

امپریالیسم سبز

گسترش استعماری، باغ‌های بهشت جزایر حاره‌ای
و ریشه‌های محیط زیست‌باوری، ۱۸۶۰ – ۱۶۰۰

تدوین و تصاویر

ریچارد اچ گروو^۱



ترجمه‌ی محسن صفاری



یان بروگل، باغ عدن و هبوط انسان، ۱۶۱۳

نوشته‌ی زیر درآمد کتابی با همین عنوان از نویسنده درباره‌ی
ریشه‌های نمادگونه و استعماری ایجاد اندیشه‌ی محیط زیست‌باوری
همراه با گسترش و قلمروافزایی امپریالیستی اروپاییان است.^۲

در سال‌های اخیر شاهد انفجار توجه مردمی و دولتی به مشکلات محیط زیستی بوده‌ایم. جهان به‌گسترده‌گی در کشاکش بحرانی زیست‌محیطی دیده می‌شود، بحرانی که در آن «اثر گلخانه‌ای» انسان ساخته چون شمشیر داموکلی اقلیمی بر فراز انسانیت آویخته است. در نتیجه، موضوع‌هایی زیست‌محیطی کم‌وبیش در همه‌ی کشورها به بخشی حیاتی از دستور کار سیاسی تبدیل شده‌اند. رهنمودهای محیط زیست‌باوران نیز به فزونی با پذیرش عمومی روبرو می‌شوند، پذیرشی که پیش از این تنها از سوی اقلیتی دیده می‌شد. به‌ویژه انگاره‌هایی (ایده‌هایی) درباره‌ی طبیعت‌پایی^۳ و توسعه‌ی پایدار انگاره‌هایی سیاسی شده‌اند. آشکار است که آینده‌ی زیست‌محیطی زمین باید دغدغه‌ی همه‌ی مردم باشد. اما رویکرد کنونی سبب ایجاد این باور گسترده شده است که نگرانی‌های زیست‌محیطی موضوعی به‌کلی تازه است و کوشش‌های طبیعت‌پایانه برای دخالت در تاراج زمین از سوی انسان بخشی از برنامه‌ای نو و انقلابی است.

اگرچه ممکن است میزان توجه همگانی به فروداشت زیست‌محیطی جهانی پدیده‌ای نو باشد، بی‌تردید تاریخ نگرانی زیست‌محیطی و طبیعت‌پایی پدیده‌ای نو نیست. به‌واژگون، ریشه‌ها و تاریخ آغازین نگرانی زیست‌محیطی غربی معاصر و کوشش‌های هم‌آیند آن در مداخله‌ی طبیعت‌پایانه به گذشته‌ای بسیار دور بازمی‌گردد. برای نمونه، ترس کنونی از تغییر اقلیم انسان ساخته‌ی گسترده که گمان می‌رود ریشه در شرایط معاصر داشته باشد، در حقیقت ریشه‌های باستانی در نوشته‌های تیوفراستس^۴ از اوراسیا در یونان کلاسیک دارد. بعدتر نظریه‌های اقلیمی مبنای نخستین سیاست‌های جنگل‌پایی در بسیاری از مستعمره‌های انگلیس قرار گرفتند. راست آن‌که دانشمندان حتی در نیمه‌ی سده‌ی هیجدهم، درست مانند امروزه، این توانایی را داشتند که با استفاده از ترس از رویداد ویرانگر زیست‌محیطی بر سیاست‌های دولت اثر گذارند. با رسیدن به ۱۸۵۰، مشکل جنگل‌زدایی در مناطق حاره چون مشکلی در گستره‌ی جهانی

و پدیده‌ای تلقی می‌شد که نیازمند مداخله‌ی بی‌درنگ همه‌جانبه‌ی دولتی بود. اینک که دانشمندان و محیط زیست‌باوران در تعیین سیاست‌های زیست‌محیطی بین‌المللی دست‌بالا را دارند خوب است دوره‌های نخست، گرچه به‌نسبت کوتاه‌مدت، قدرت آنان را یادآوری کنیم.

راست آن که نقدهای آغازین از «توسعه» یا «آبادسازی» تا سال‌های آغازین سده‌ی نوزدهم به‌خوبی جاافتاده بودند. چندان جای شگفتی نیست که چنین نقدهایی در مناطق حاره‌ی زیر حاکمیت استعماری پدیدار شدند. می‌توان گونه‌ی دگرسان کردن همگون‌گر و سرمایه‌بر مردم، تجارت، اقتصاد و محیط زیستی را که امروزه با آن آشنا هستیم در گذشته‌ی دور، در سال‌های آغاز گسترش استعماری اروپاییان ردیابی کرد، سال‌هایی که عوامل نوپای سرمایه‌ی اروپایی و بازارهای شهری در جستجوی گسترش حوزه‌های عملیاتی و منابع مواد اولیه‌ی خود بودند. بنابراین روشن است که کوشش در درک نگرانی‌های زیست‌محیطی جاری با نگاه به چشم‌انداز تاریخی درازمدت‌تر پاسخ‌های اجتماعی به تأثیرهای نیروهای اقتصادی سرمایه‌بر غربی و ناغربی بر محیط زیست دارای اهمیت است. فرگشت آگاهی منطقی انسان از آسیب‌پذیری گسترده‌ی زمین و انگاره‌ی «پایش»، به‌ویژه آن‌گونه که حکومت به آن عمل می‌کند، از پیدایش تدریجی معرفت‌شناسی پیچیده‌ی اروپاییان نسبت به محیط زیست جهانی الهام گرفته است. پویش‌های فرهنگی پیدایش این معرفت‌شناسی تاکنون در سطح گسترده‌ای از سوی تاریخ‌نگاران نادیده گرفته شده و از این‌رو در مرکز این پژوهش قرار دارند.

نگرانی‌های آغازین زیست‌محیطی و نقد تأثیر نیروهای اقتصادی غرب به‌ویژه در مناطق حاره، چون پیامدی بر و تا حدودی تناقضی در تاریخ استعمار روانی و مادی جهانی از سوی اروپاییان پدیدار شدند. تاکنون، بیشتر کوشش‌ها برای درک پدیداری پاسخ‌های هدفمند و پایش‌باورانه به تأثیر ویرانگر انسان در طبیعت به‌طور عمده بر بافتارهای محلی شده‌ی اروپا و آمریکای شمالی متمرکز و محدود شده است. محیط زیست‌باوری آغازین به‌طور کلی چون پاسخ ویژه‌ی محلی به صنعتی‌سازی غربی تفسیر شده است و در همان حال به‌ویژه طبیعت‌پایی برگرفته از آمریکای شمالی پنداشته شده است. افزون بر آن آمریکایی – انگلیسی‌هایی چون جورج پرکینز مارش،^۵ هنری

دیوید تورو^۶ و تئودور روزولت^۷ چنان به عرش اعلای پیامبرهای طبیعت‌پایی بالا برده شده‌اند که کندوکاو مناسب حتی در مورد هم‌تایان اروپایی آنها را بازمی‌دارد، چه رسد به کندوکاو در مورد دیگرانی از دیگر جاهای جهان. این همه به‌معنای این است که در نبود هرگونه کوششی برای بررسی تاریخ نگرانی‌های زیست‌محیطی بر پایه‌ی راستین جهانی، پیشانی‌دهای دیرینه‌تر و بسیار پیچیده‌تر از نگرش‌ها و سیاست‌های طبیعت‌پایی معاصر نادیده انگاشته شده‌اند. به‌ویژه، به‌طور عمده به‌دلیل ایدئولوژیک درک‌پذیر، کار بسیار کمی در مورد اهمیت محوری تجربه‌ی استعماری در شکل‌گیری گرایش‌ها و نقدهای زیست‌محیطی غربی انجام شده است.

افزون بر آن، تأثیر فراگیر و خلاق تجربه‌ی حاره‌ای و استعماری بر علوم طبیعی اروپا و اندیشه‌ی علمی پس از سده‌ی پانزدهم از سوی تاریخ‌نگاران زیست‌محیطی و جغرافیادانانی که در پی گره‌گشایی از تاریخ محیط زیست‌باوری و تغییر رفتارها نسبت به طبیعت بوده‌اند تقریباً به‌کلی نادیده انگاشته شده است. باید افزود که هم‌آمیزی تاریخی تعیین‌کننده‌ی فلسفه و دانش زیست‌محیطی بومی و به‌ویژه هندی با اندیشه و معرفت‌شناسی غرب پس از سال‌های واپسین سده‌ی پانزدهم به‌طور عمده کنار گذاشته شده است. به‌جای آن، به‌سادگی پنداشته شده که کوشش‌های اروپایی و استعماری برای پاسخ‌گویی به تغییر زیست‌محیطی در مناطق حاره‌ای به‌طور انحصاری از الگوهای مرکز و شمال برگرفته شده است. راست آن‌که وارونه‌ی این پندار درست است. مدارک موجود نشان می‌دهند که جوانه‌های طبیعت‌پایی مدرن چون بخشی جدایی‌ناپذیر از رویارویی اروپایی‌ها با مناطق حاره و با طبقه‌بندی‌های محلی و برداشت محلی از دنیای طبیعی و نمادگرایی آن به‌وجود آمد. هم‌راه با پیش‌روی گسترش استعماری، تجربه‌های زیست‌محیطی اروپایی‌ها و بومیانی که در مستعمره‌های پیرامونی زندگی می‌کردند بخش چیره و پویای پیوسته بیشتری در ایجاد ارزیابی‌های نوین از طبیعت و آگاهی رشدیابنده از تأثیر ویرانگر فعالیت اقتصادی اروپاییان بر محیط زیست سرزمین‌های تازه «کشف شده» و مستعمره را تشکیل می‌دادند.

پس از سده‌ی پانزدهم، چارچوب جهانی در حال پیدایش تجارت و سفر شرایط را برای فرآیندی فراهم کرد که در آن باورهای بومی اروپایی درباره‌ی طبیعت، با انبوهی از اطلاعات، برداشت‌ها و الهام از دنیای گسترده‌تر، به‌تدریج دگرسان یا حتی در آنها

حل (ناپدید) شدند. در این راه، هدف‌های تجاری و سودمحور قلمروگستری اروپا موقعیتی ایجاد کرد که در آن محیط زیست مناطق حاره به‌شيوه‌ای فزاینده چون جایگاه نمادینی برای چشم‌اندازهای آرمانی و تمناهای پنداشتی غرب مورد بهره‌برداری قرار گرفت. نمایشنامه‌ی ویلیام شکسپیر، «توفان»، و شعر اندرو مارول، «برمودا» نمونه‌های ادبی رهگشایی از این گرایش فرهنگی بودند. این آرزوها سرانجام در جریان گسترش و دست‌اندازی جهانی شدند و به‌فزونی نفوذ خود را، به‌شيوه‌ای که سرزمین‌ها و مردم تازه مستعمره و در چیرگی قرار گرفته را سازماندهی و تصاحب کنند، اعمال کردند. این انگاره که باغ و رودهای عدن را می‌توان جایی در شرق کشف کرد انگاره‌ای بسیار باستانی در اندیشه‌ی اروپایی بود، انگاره‌ای که حتی به‌پیش از مسیحیت ره می‌برد و می‌تواند در نوشته‌های کلاسیک و اسطوره‌های یونان یافته شود. افزون بر آن، پنداشته‌های آغازین رنسانس از عدن یا بهشت که بسا در قالب باغ‌های کشاورزی نظام‌مند آغازین شکل نانتزاعی می‌یافت، خود از پنداشته‌های زردشتی پردیس^۸ و گردومان^۹ گرفته شدند که از پارس ریشه گرفته و بعدتر به سراسر جهان اسلامی گسترش یافته بودند.

در این جستجو برای عدن و آن جفت «دیگر»، گستره‌ی در حال توسعه‌ی قلمروافزایی اروپا در جریان رنسانس فرصتی را فراهم کرد تا، چون پروژه‌ای بزرگ و شریک دیگر پروژه‌های آشکارتر اقتصادی استعمار آغازین، این جستجو جامه‌ی عمل پوشد و گسترده شود. سرانجام، جستجو برای یافتن عدن برگرفته از شرق عمده‌ی بنیان خیالی را هم برای رمانتیسیم آغازین فراهم کرد، رمانتیسیمی که بسی از نموده‌های مشاهده‌پذیر آن در مناطق حاره جای داشتند و هم برای شرق‌گرایی اواخر سده‌ی هیجدهم که جستجوی عدن در آن پیش‌درآمدی اساسی بود. با این‌همه، بخش‌هایی از شمال هندوستان و دره‌ی گنگ از مدت‌ها پیش از آن در اساطیر هندواروپایی چون نامزدهای بسیار مورد پسند برای جایگاه «باغ» و «عدن» به حساب می‌آمدند.

برخی پژوهشگران پیشنهاد کرده‌اند که رفتارهای یهودی - مسیحی به‌گوهر خود نسبت به محیط زیست ویرانگر بوده‌اند. چنین ادعاهایی جای بحث بسیار دارند. راست آن که این ادعاها را باید به‌احتمال زیاد چون پی‌آمدی بر سردرگمی بینشی بین تغییرات

مشخص و پرشتاب به‌وجود آمده ناشی از ظرفیت ذاتی دگرسان‌کننده‌ی سرمایه‌ی استعمارگر از یک سو و پی‌آمدهای فرهنگی رفتارهای مشخص با محیط زیست از سوی دیگر مشاهده کرد. در این زمینه می‌توان توجه کرد که برای نمونه به‌نظر نمی‌رسد که، در جریان سده‌ی شانزدهم، جنگل‌زدایی پرشتاب حوزه‌ی آبگیر گنگ در دوره‌ی پیشاستعماری شمال هندوستان را عوامل بومی مذهبی سد کرده باشند. با این‌همه، بین تغییرات مذهبی در جریان سده‌ی شانزدهم و پیدایش روان‌شناسی مهربان‌تر با محیط زیست پیوندهای روشنی وجود داشت. مهم‌تر از همه، به‌نظر می‌رسد پیدایش کالونینسم در اروپای سده‌ی شانزدهم، با آغاز نگرستن به شناخت جهان طبیعی چون راهی برای شناخت خدا، رانشر فراتری به جستجو برای عدن داده باشد.

در جریان سده‌ی پانزدهم کار یافتن عدن و باز - ارزیابی طبیعت پیشاپیش از راه مصادره‌ی جزیره‌های تازه کشف شده و مستعمره شده‌ی حاره‌ای چون بهشت‌های موعود آغاز شده بود. این نقش با بنیان‌گذاری باغ‌های کشاورزی استعماری آغازین در این جزایر و در یک «عدن» در سرزمین اصلی، دماغه‌ی امید نیک،^{۱۰} نیروی بیشتری گرفت. اما این تصویرهای خیالی به‌سادگی محدود نشدند. از نظر مفهومی این تصویرها به‌زودی از محدودیت‌های فیزیکی باغ‌های کشاورزی فراتر رفته و جزیره‌های بزرگ حاره‌ای را دربر گرفتند. در پی آن، رویارویی استعماری در هندوستان، آفریقا و قاره‌ی آمریکا با چشم‌اندازهای بزرگ «وحشی»، که آشکارا تغییرهای کمی از سوی انسان در آن انجام شده بود، هم‌راه با گوناگونی فراوان گیاهان آنها (که دیگر هم‌چون گذشته محدودیت‌پذیر به یک باغ کشاورزی نبودند)، به‌معنای آن بود که همه‌ی جهان حاره‌ای از سوی یک نماد آفرینی (سمبولیسم) تخیلی هم‌واره گسترده و بلندپرواز در برابر استعمار آسیب‌پذیر شده است. چنین برداشت‌هایی اغلب در پیوند نزدیک با کلیشه‌سازی از خوش‌شانسی مردمان بومی زیر عنوان «وحشی نجیب» قرار داشت. پس در سرانجام کار محدوده‌ی تازه و بسیار پیچیده‌تر «عدن» اروپایی سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم و سال‌های آغازین سده‌ی بیستم هیچ‌مرز راستینی نمی‌شناخت. در سال‌های اخیر حتی استرالیا و قطب جنوب از «عدن» خوانده شدن ایمن نبوده‌اند. هژمونی تخیلی که هم‌راه با ارزش‌گذاری‌های نوین طبیعت پدید می‌آمد، ارزش‌گذاری‌هایی که خود ناشی از رویارویی با پیرامون استعماری بودند، برای راهی که در آن اثر واقعی - یعنی

اقتصادی — استعمارگر بر محیط زیست طبیعی از سوی منتقدان زیست‌بومی نوی حاکمیت استعمار ارزیابی می‌شد پیامدهای بسیار زیادی داشت.

شکوفایی کامل آنچه که می‌توان گفتمان باغ عدن در جریان نیمه‌های سده‌ی هفدهم خواند، ناسازه‌وار، با این واقعیت‌شناسی هم‌زمان شد که خواسته‌های اقتصادی حاکمیت استعماری از جزایر زیر استعمار بی‌باشنده‌ی پیش از آن، خطر فروداشت زودآیند و فراگیر آنها را دارد. در مورد اثرهای آسیب‌رسان جنگل‌زدایی و کشاورزی اروپایی در جزایر قناری و مادیرا (بندر «جزیره‌ی پردرخت») پس از حدود سده‌ی چهاردهم و هند غربی (جزایر کاراییب) پس از ۱۵۶۰ توصیف‌های فراوانی وجود دارد. در جزایر قناری، نظام‌های پیچیده‌ی آبیاری بخشی از پاسخ فنی آغازین به خشکیدگی پی‌آمد غارت منابع بودند. در هند غربی، به‌ویژه در باربادوس و جامائیکا، در کوشش برای پیش‌گیری از فرسایش خاک در پی پاک‌بری درختان برای کشت‌وکار، کوشش‌هایی محلی به‌عمل آمد. برخی از بدترین پیامدهای جنگل‌زدایی استعماری آغازین در جزایر مستعمره شده‌ی سنت هلن^{۱۱} و موریتئوس^{۱۲} به‌خوبی مستند شده‌اند و در این جزایر بود که برای نخستین بار نقد منسجم و فراگیری از فروداشت محیط زیست نمایان شد. بی‌تردید راست است که دلواپسی‌ها درباره‌ی فرسایش خاک و جنگل‌زدایی در دوره‌های پیشین در ادبیات کلاسیک یونان، امپراتوری روم و امپراتوری موریای هندوستان^{۱۳} و سپس به‌شیوه‌ای پراکنده و بی‌پیوند در رویدادنامه‌های امپراتوری‌های استعماری آغازین ونیز، اسپانیا و پرتغال وجود داشته است. برای نمونه، ۴۵۰ سال پیش از میلاد اردشیر اول کوشیده بود بریدن درختان سرو در لبنان را محدود کند. اندکی پس از آن پادشاهان موریای هندوستان شمالی نظام بسیار سازمان‌یافته‌ای را برای پاسداری از جنگل‌ها و حمایت از فیل‌ها به اجرا گذاشتند. به‌همین‌گونه، از زمان‌های بسیار باستانی راهبردهای بومی مدیریت محیط زیست در مقیاسی کوچک، بیشتر مواقع با درک شایان توجه فرایندهای زیست‌محیطی، در بسیاری از بخش‌های جهان وجود داشته است. با این‌همه، تنها پس از نیمه‌های سده‌ی هفدهم بود که آگاهی جامع و به‌نسبت سازمان‌یافته‌ای از اثر زیست‌محیطی خواسته‌های سرمایه‌داری نوپدید و حاکمیت استعماری آغاز به گسترش کرد و به درکی کارشناسانه

از گوهر محدود منابع طبیعی زمین و ایجاد انگیزه برای آگاهی هم‌زمان از نیاز به طبیعت‌پایی بالید.

طعنه‌دار آن‌که این حساسیت تازه چون محصولی از همان شرایط ویژه و ویرانگر زیست‌بومی گسترش تجاری شرکت‌های هند شرقی هلند و انگلستان و اندکی بعد شرکت هند شرقی فرانسه به‌وجود آمد. ایدئولوژی طبیعت‌پایی حاصل از این حساسیت بر پایه‌ی ارزیابی نوینی از طبیعت حاره‌ای و مشاهدات بسیار تجربی فریندهای زیست‌محیطی در جغرافیای محدود قرار داشت که تجربه‌ی محیط زیست جزایر حاره‌ای ممکن کرده بود. پس از حدود ۱۷۵۰، فرازیدن اهمیت نظریه‌های اقلیمی، بیشتر چون بخشی از دستور کار اصلاحات اجتماعی در حال پیدایش به‌ویژه در میان کشت‌شناسان و فیزیوکرات‌های عصر روشنگری فرانسه، به طبیعت‌پایی انگیزه‌ای تازه داد. این نظریه‌ها، هم‌راه با ریشه‌های تردیدناپذیر رادیکال و اصلاح‌طلبانه‌ی بیشتر محیط زیست‌باوری سده‌ی هیجدهم، هم در تجلی کلان‌شهری و هم در نمود استعماری خود، زمان زیادی است که مورد بررسی دانشوران قرار نگرفته است.

به‌جای آن، برخی تاریخ‌نگاران چنین پنداشته‌اند که تجربه‌ی استعماری نه‌تنها از نظر شرایط زیست‌محیطی بسیار ویرانگر بود که ویرانگری زیاد آن ریشه در رفتارهای ایدئولوژی «امپریالیستی» آن با محیط زیست داشت. با نگاهی اجمالی می‌توان گفت چنین پنداری نظریه‌ی خیلی خوبی نیست، به‌ویژه درحالی که به‌نظر می‌رسد شواهد نشان می‌دهند نفوذ نیروهای اقتصادی غرب که با تصاحب استعماری میسر شده بود به‌راستی سبب ترویج دگردیسی شتابنده زیست‌بومی در بسیاری از بخش‌های جهان شد. این موضوع به‌ویژه در سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم در جنوب آفریقا واقعیت داشت، جایی که در آغاز منش استعمارگرانه‌ای در کشاورزی و شکار بر آن چیره شد. اما در بررسی نزدیک‌تر به‌نظر نمی‌رسد نظریه‌ی امپریالیسم زیست‌محیطی ویرانگر ناب نظریه‌ای استوار باشد. نخست آن‌که دگرسانی شتابناک و شدید زیست‌بومی بیشتر ویژگی چشم‌اندازها و حکومت‌های پیشااستعماری به‌شمار می‌رفت، دگرسانی‌ای که پیامد گسترش کشاورزی یا دیگر دلایل جامعه‌شناسانه بود. از سوی دیگر، به‌فرونی آشکار شده است که نیاز داریم نظریه‌های یکپارچه‌تر امپریالیسم زیست‌بومی را به‌پرسش بکشیم، نظریه‌هایی که به‌نظر می‌رسد تا حدودی از کژرداشتی از طبیعت

به‌طور اساسی ناهم‌تبار و دوسوگرایی کارهای حکومت‌های استعماری آغازین برخاسته باشد.

بسیاری دانشوران از درجه‌ای پذیرا بودن بسیاری از حکومت‌های استعماری، به‌هنگام تردید بسیار در مورد نقش و امنیت درازمدت حاکمیت استعماری خود دست کم تا میانه‌ی سده‌ی نوزدهم، به‌ویژه برای استفاده از اهرم اجتماعی و برنامه‌های بیشتر رادیکالی مانند دستور کارهای لابی علمی امروزه، ناآگاه بوده‌اند. افزون بر آن، در حالی که بی‌تردید کاروکسب استعماری در دوره‌هایی تغییرات بسیار گسترده‌ی زیست‌بومی ایجاد کرد، در همان حال به ایجاد زمینه‌ای کمک کرد که موجب ایجاد اندیشه‌ی موشکافانه‌ی تحلیلی درباره‌ی فرایندهای واقعی تغییر زیست‌بومی، هم‌چنین امکان ایجاد شکل‌های تازه‌ی اداره‌ی زمین کشاورزی شد. عجب آن که حکومت استعماری در نقش پیشتاز طبیعت‌پای خود هم‌چنین زمینه‌ای را برای مهار چرخش بی‌مهار سرمایه در سودآوری کوتاه‌مدت ایجاد کرد که می‌توان استدلال کرد به تناقضی در آن چه به‌طور عادی قرار است رواج معمول گسترش امپریالیستی باشد انجامید. سرانجام، امنیت اقتصادی دراز مدت حکومت که هرگونه بحران زیست‌بومی می‌توانست آن را تهدید کند، از نگاه سیاسی دارای اهمیت بسیار بالاتری از منافع کوتاه‌مدت سرمایه‌ی خصوصی بود که روبه‌سوی دگرسانی و پیرانگرانه‌ی زیست‌بومی داشت. راست آن که طبیعت قدرت مطلقه‌ی حاکمیت استعماری سبب ترویج شکل‌های مداخله‌گرانه‌ای از اداره‌ی زمین شد که در آن زمان ترویج آن شکل‌ها در اروپا بسیار مشکل بود.

هم‌چنین گسترش استعماری، انتشار شتابان انگاره‌های علمی نو بین مستعمره‌ها و بین مستعمره و مرکز در بخش بزرگی از جهان را پیش برد. تداوم آن گونه نقد اثرهای زیست‌بومی «توسعه‌ی» استعماری که تا سال‌های آغازین سده‌ی هیجدهم جا افتاده بود وامدار و به‌راستی وابسته به حضور جمعی از دانشمندان حرفه‌ای متعهد و مفسران زیست‌محیطی بود. این مردان که کم‌وبیش همه‌ی آنان پزشکان جراح و سرپرستان باغ‌های کشاورزی استعماری آغازین بودند پیش از آن بخشی اساسی از ماشین اداری و سلسله‌مراتبی شرکت‌های تجاری نو را تشکیل می‌دادند. همراه با گسترش سرمایه‌گذاری تجاری به سرمایه‌گذاری در تصاحب سرزمین، شمار کارکنان شاخه‌های

پزشکی و گیاه‌شناسی پیوسته رشد یافت. برای نمونه در سال ۱۸۳۸ در یک زمان بیش از ۸۰۰ جراح در بخش‌های مختلف دارایی‌های شرکت هند شرقی کار می‌کردند. با گذشت زمان درخواست‌های اداری و فنی بیشتری به‌عهده‌ی این کارکنان استعماری بسیار تحصیل کرده و بیشتر وقت‌ها دارای اندیشه‌ی مستقل گذاشته شد. در جریان سال‌های آغازین سده‌ی هیجدهم نیاز ناگهانی برای شناخت گیاهان، زیباگان و ساختار زمین، هم برای اهداف تجاری و هم برای رویارویی با خطرات زیست‌محیطی و بهداشتی، زمان درازی پیش از آن که چنین پدیده‌ای در اروپا به‌وجود آید، بسیاری از پزشکان و جراحان سابق را به‌عنوان دانشمندان دولتی و بسیار کارکشته به مشاغل مشاوره‌ای و استخدامی در شرکت‌های تجاری کشاند. با فرارسیدن پایان سده‌ی هیجدهم، نظریه‌های زیست‌محیطی نوی آنان، همراه با سیل همواره رشدیابنده‌ی اطلاعات در مورد تاریخ طبیعی و قوم‌شناسی سرزمین‌های تازه مستعمره با شتاب از سوی نشست‌ها و نشریات مجموعه‌ی بزرگی از «دانشگاه‌ها» و جوامع علمی ساکن سراسر دنیای استعماری پراکنده شدند. باز باید گفت که نخستین نظریه‌ها از این گونه در جزایر استعماری آغازین گسترش یافت، به‌ویژه در جزیره‌ی موریتیوس، جایی که سنت‌های سازماندهی نهادهای کلان‌شهری کلبرت^{۱۴} هدفی به‌کلی تازه یافت. دیگر جوامع استعماری، مانند «جامعه‌ی هنرهای باربادوس»، هم‌سو با خطوط «جامعه‌ی لندن برای ترویج هنر»، «تولید و تجارت»، و بعدتر «جامعه‌ی سلطنتی هنرها» گسترش یافتند. این موضوع اتفاقی نبود. جزیره‌ای دورافتاده در اقیانوس، مانند کشتی‌های شکننده در گردش علمی به‌دور دنیا در سده‌های هفدهم و هجدهم، از بسیاری جنبه‌ها یکسره موجب ایجاد گونه‌ای خودآگاهی بی‌طرفانه و دیدگاهی نقادانه نسبت به ریشه‌ها و منش اروپایی می‌شد، دیدگاهی که در «راینسون کروزو» نوشته‌ی دانیل دفو به‌شیوه‌ای چشمگیر پیش‌انگاری شده بود. بنابراین جزیره به‌آسانی، هم در معنای عملی زیست‌محیطی و هم در معنای ذهنی آن، تبدیل به یک نماد پندارپذیر از همه‌ی جهان شد. مشاهدات هم‌زمان در از بین رفتن جزایر به‌راحتی به پیش‌آگاهی از ویرانی زیست‌محیطی در مقیاسی جهانی‌تر برگردانده شد.

همراه با پیدایش علوم طبیعی حرفه‌ای، اهمیت جزیره چون نمادی ذهنی به ایجاد مشوقی حیاتی برای توسعه‌ی مفاهیم پاسداری زیست‌محیطی، هویت قومی و

زیست‌شناسانه ادامه داد. نیم سده پیش از آن که فردی آشنا با جزایر فالکلند^{۱۵} و گالاپاگوس^{۱۶} داده‌های مورد نیاز چارلز داروین را برای ساختن فرضیه‌ی فرگشت در اختیار او بگذارد، گیاهان جزایر دورافتاده و یگانه‌ی سنت هلن^{۱۷}، موریشس^{۱۸} و سینت^{۱۹} بذر مفاهیمی چون کمیابی و ترس از نابودی را کاشتند که با رسیدن به دهه‌ی ۱۹۷۰ پیشاپیش در اندیشه‌ی گیاه‌شناسان فرانسوی و انگلیسی ایجاد شده بودند. افزون بر آن اودیشه‌های علمی انسون^{۲۰}، بوگنویل^{۲۱} و کوک در خدمت تقویت اهمیت جزایر ویژه حاره‌ای — به‌طور مشخص اوتاهیت^{۲۲} و موریشس — چون جایگاه‌هایی نمادین و تجربی برای آرمان‌شهرهای اجتماعی و فیزیکی محبوب در بازتاب رماتیک آغازین به عصر روشنگری بود.

بنابراین محیط‌های زیست جزایر حاره‌ای حتی تا اندازه‌ای بارزش شدند که جای شگفتی نیست دریابیم مناظره‌ی آغازین زیست‌محیطی فراگیرترین شکل خود را وام‌دار یکی از این جزایر، موریشس، بود. بین سال‌های ۱۷۶۸ تا ۱۸۱۰، زیر تأثیر اصلاح‌طلبان ضد سرمایه‌داری پرشور فیزیوکرات فرانسوی و جانشینان آنان، این جزیره تبدیل به جایگاهی برای برخی از پیشینه‌ترین تجربیات در جنگل‌پایی نظام‌مند، مهار آلودگی آب و پاسداری از صنعت ماهی شد. این ابتکارات از سوی دانشمندانی به‌کار گرفته شد که به‌طورمشخص هم پیروان ژان ژاک روسو و هم، در پیوند با گیاه‌شناسی عصر روشنگری نیمه‌ی سده‌ی هیجدهم فرانسه، هوادار تجربه‌گرایی موشکافانه‌ی علمی بودند. پیامش‌های مبتکرانه‌ی جنگل‌پایی آنان بر پایه آگاهی بسیار پیشرفته از اثر نهفته‌ی جهانی کنش اقتصادی مدرن، با نگرانی از پیامدهای اقلیمی جنگل‌زدایی و فراتر از آن نابودی گونه‌ها بود. در نتیجه در نگاه به‌گذشته، دانشمندان رماتیک جزیره‌ی موریشس و فراتر از همه پیر پوورا^{۲۳}، فیلیبرت کامرسون^{۲۴} و برناردین د سنت پیر^{۲۵}، می‌توانند چون پیشتازان محیط زیست‌باوری مدرن دیده شوند.^{۲۶} همه‌ی طبیعت‌پایان جزیره‌ی موریشس نیک‌داشت مسؤله‌ی محیط زیست را چون پیشایندی در اقتصاد زیباشناسانه و اخلاقی دانسته و آن را یک ضرورت اقتصادی به حساب می‌آوردند. کاشت درخت، پاسداری از جنگل، پایش اقلیم و پیشرفت کشاورزی همه چون پاره‌هایی اساسی از اصلاح اجتماعی رادیکال و بازسازی سیاسی دیده می‌شدند.

راست آن که رویداد جزیره‌ی موریشس یکسره رویدادی یگانه نبود. از سال‌های آغازین سده‌ی هیجدهم، روابط نزدیک علمی بین فرانسه و انگلستان، به‌طور عمده چون پیامد کشش زیاد فرانسه به پیشرفت‌های کشاورزی و فنی انگلیس، رشد یافته بود. به‌ویژه در دهه‌ی ۱۷۳۰، دو دانشمند پرنفوذ فرانسوی، کامتی د بوفان^{۲۷} و اچ ال دومل دو مونسو^{۲۸}، هردو از مرکز گیاه‌شناسی زاردن دو روا^{۲۹} در پاریس، دلبستگی زیادی به نوشته‌های فیزیولوژی گیاهی جان وود وارد و استفن هیلز و ترجمه‌ی آنها به فرانسه پیدا کرده بودند. بوفان علاقه‌ی ویژه‌ای به پژوهش آنها درباره‌ی روابط بین گیاهان و ترکیب‌بندی جو زمین داشت. دومل دو مونسو این پژوهش را فراتر برده و به‌تفصیل درباره‌ی پیوستگی‌های بین درختان و اقلیم نوشت. با آن‌که نتایج او همواره نتایج روشنی نبودند اما به‌زودی در انگلستان و فرانسه، به‌ویژه از سوی پیر پوورا و دیگر فیزیوکرات‌ها، مورد توجه شورمندان‌های قرار گرفتند.

با این‌همه، هم‌زمان از سوی شمار شایان توجهی از انگلیسی‌های عضو جامعه‌ی نوبنیاد هنرها که برخی از آنان پیوندهای نزدیکی با هم‌کاران پاریسی داشتند، دلبستگی زیادی به نظریه‌های اقلیمی و خشکیدگی‌باوری نشان داده شد. در نتیجه تا سال ۱۷۶۴، در سرزمین‌های تازه به‌چنگ آمده‌ی کاراییب بریتانیا با شتاب برنامه‌هایی برای پاسداری از جنگل‌ها به‌اجرا گذاشته شدند. سرپرستان «باغ کشاورزی سنت وینسنت» که سال ۱۹۶۵ به فرمان «جامعه‌ی هنرها» بنیاد نهاده شد، نقش عمده‌ای در پیشبرد پاسداری بیشتر از جنگل‌ها داشتند. این نوآوری‌ها پیوند بسیار کمتری با دستور کار اصلاحات اجتماعی‌ای داشتند که ویژگی موریشس بود. با این‌همه، پیامدهای این نوآوری‌ها به‌اندازه‌ی کافی رادیکال و هشدار دهنده بودند و چنان مورد توجه شرکت هند شرقی انگلستان قرار گرفتند که این شرکت تشویق شد به فاصله‌ی کمی انگاره‌های پاسداری از جنگل را در جزیره‌ی سنت هلن به‌کار گیرد.

در اینجا، با توجه به این‌که شرکت در زمان‌های گذشته بر درخواست‌های فرمانداران سنت هلن که در میانه‌ی بحران شتابنده‌ی زیست‌بومی تک افتاده بودند چشم می‌پوشید، یک وارونه‌کاری دیده می‌شود. با این‌همه، این دگرگونی از نگاه بینشی و تاریخی دگرگونی پراهمیتی بود. بنابراین، نتایج بسیار موفق درخت‌کاری و سیاست‌های دیگر پاسداری از محیط زیست در موریشس و سنت هلن سرانجام عمده‌ی

توجیه مورد نیاز و بسیاری از الگوهای کارکردی برای درخت‌کاری و نظام‌های طبیعت‌پایی آغازین را که پس از سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۸۳۰ در هندوستان و جاهای دیگر به کار گرفته شدند فراهم آورد. تا آن زمان اندازه‌ی بزرگ شبه‌قاره‌ی هند در پیدایش نگرانی‌ها درباره‌ی اثرهای تغییر زیست‌محیطی درنگ ایجاد کرده بود، درنگی که به‌شکلی چشمگیر اثرهای فرسایش خاک و جنگل‌زدایی را پنهان کرده بود. باوجوداین، ایجاد یک باغ کشاورزی در کلکته، الهام گرفته از نمونه‌ی باغ سنت وینسنت، اساسی مفید برای برنامه‌های محتاطانه‌ی درخت‌کاری ویلیام روکسبرگ را فراهم کرد. ایجاد این دو باغ از ترس‌های اقلیمی الهام گرفت و لابی نیرومند «جامعه هنرها در لندن» انگیزه‌ی بیشتری به آن داد.

ریشه‌های عدنی، رماتیک و فیزیوکراتی محیط زیست‌باوری در موریشس و کاراییب و هندوستان پس از سال ۱۸۲۰ با نوشته‌های الکساندر ون هامبولت^{۳۰} بسیار تقویت شدند. دانش پیر پوورا از مشاهده‌ی جنگل‌داری و روش‌های باغداری در هندوستان و چین، هم‌چنین فنون باغ‌های کشاورزی هلند که ناسراست از امپراتورهای مغول گرفته شده بودند، او را به ارزش درخت‌کاری و پاسداری از محیط زیست در موریشس برانگیخت. اما راهنمای نوشته‌های محیط‌زیستی هامبولت اندیشه‌های هندی به‌شیوه‌ای بسیار ژرف‌تر بود. الکساندر ون هامبولت، با تاثیرپذیری زیاد از نوشته‌های شرق‌شناسانه‌ی بنیادین یوهان هردر^{۳۱} و برادر خود ویلهلم، سخت کوشید در کتاب‌های پیاپی از روابط بین انسان و دنیای طبیعی مفهوم نوی زیست‌بومی‌ای را ترویج کند، مفهومی که کم‌وبیش به‌تمامی از اندیشه‌ی به‌طور مشخص کل‌باور و یگانه‌باور فیلسوفان هندی گرفته شده بود. نظریه‌ی او مبنی بر فرودستی انسان نسبت به دیگر نیروهای جهان هستی بنیاد تفسیر منطقی کل‌باور (جهان‌روا) و علمی‌ای را از تهدید زیست‌بومی سرچشمه گرفته از کنش‌های بی‌مهار انسان شکل داد. این تفسیر به‌ویژه در میان دانشمندان اسکاتلندی استخدام شده از سوی شرکت هند شرقی نفوذ داشت. از آن‌جا که آنان به‌طور عمده جراحان آموزش دیده در سنت‌های موشکافانه‌ی برگرفته از روشنگری فرانسوی دانشگاه‌های ادینبورگ، گلاسکو و ابردین بودند، این مردان به‌ویژه پذیرای شیوه‌ای از اندیشه بودند که به‌روشی روشن و پیوسته عوامل چندگانه‌ی

جنگل‌زدایی، منابع آب، قحطی، اقلیم، و بیماری را در پیوند بایکدیگر قرار می‌داد. شماری از آنان، به‌ویژه الکساندر گیسون^{۳۲}، ادوارد بالفور^{۳۳} و هاگ کلهپورن^{۳۴}، تبدیل به نوکیشان پرشور پیامی پایش‌خواهانه شدند که نشان داد هم برای شرکت هند شرقی بسیار هشداردهنده است و هم در فراهم کردن بنیانی ایدئولوژیک برای پیشگامی در یک نظام جنگل‌پایی در هندوستان بسیار کارآمد، نظامی که از نگاه اندازه‌ی جغرافیایی پس از خود هم‌تابی نداشته است.

دیدگاه‌های زیست‌محیطی جراحان شرکت هند شرقی به کارآمدترین شیوه در گزارشی خلاصه شد که سال ۱۸۵۲ با عنوان، «گزارش کمیته‌ی برگزیده شده از سوی انجمن انگلستان برای بررسی اثرهای احتمالی ویرانی جنگل‌های حاره‌ای از نگاه اقتصادی و فیزیکی» منتشر شد. این گزارش هشدار داد که ناتوانی در برقراری یک نظام جنگل‌پایی کارآمد به فاجعه‌ی زیست‌بومی و اجتماعی می‌انجامد. نویسندگان گزارش توانستند بر رویداد جنگل‌زدایی بسیار بزرگ و فرسودگی خاک در ساحل مالاگار انگشت بگذارند که نتیجه‌ی آن، گل و لای گرفتگی بنادر مهم تجاری، چون سندی زودآمد از آنچه بود که می‌توانست در نبود یک برنامه‌ی دولتی طبیعت‌پایی روی دهد. این گزارش رویکردی جهانی داشت، در آن به اسناد و مقاله‌های علمی از سراسر جهان استناد شد و تحلیل خود را محدود به هندوستان نکرد. بعدتر نظام جنگل‌پایی برقرار شده در هندوستان الگوی مورد نیاز برای بیشتر نظام‌های طبیعت‌پای حاکمیت استعماری را که به آسیای جنوب شرقی، جزایر جنوب باختری اقیانوس آرام و آفریقا^{۳۵} و زمان درازی پس از آن به آمریکای شمالی گسترش یافته بود، فراهم کرد.

چکیده آن‌که، درون‌مایه‌ی ایدئولوژیک و علمی طبیعت‌پایی آغازین استعماری، آن‌گونه که در حاکمیت استعماری انگلستان و فرانسه ایجاد شد، در سال‌های دهه‌ی ۱۸۵۰ به ترکیبی بسیار ناهم‌تبار از عوامل بومی، رمانتیک، شرق‌شناسانه و عوامل دیگر سرزد. البته اندیشه‌ی پیشگامان علمی طبیعت‌پایی آغازین بیشتر تناقض‌آمیز و سردرگم بود. حاکمیت استعماری بسیاری از نسخه‌های پیشنهادی آنان را در تنگنا قرار داد گرچه از آغاز در برابر باور طبیعت‌پایی مقاومت می‌کرد. هم‌چنین، در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، جنگل‌پایی و روش‌های اجباری جابجایی جمعیتی هم‌پیوند با آن پی‌درپی سبب ستم بی‌امان به مردم بومی شده و به شکل بسیار آسانی از کنترل اجتماعی تبدیل

امپریالیسم سبز

شدند. راست آن که مقاومت در برابر ساختارهای طبیعت‌پای استعماری به عنصری مرکزی در شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌های ضد امپریالیستی آغازین تبدیل شد. با این همه، برخلاف پیش‌آیندهای چیره و کزاندیشی‌های استعمار، طبیعت‌پایان آغازین استعماری شایسته‌ی جایگاه تاریخی مهمی هستند. چنین جایگاهی تاریخی، فراتراز هر چیز، از این روی است که آنان توانستند با دقت چشمگیری مشکلات زیست‌محیطی آشکارا مدیریت‌ناپذیر امروزی ما را پیش‌بینی کنند.

اما باید از انگیزه‌های مجموعه‌ای از افراد محیط زیست باور فراتر نگریم. به راستی، هر کوششی برای درک بنیادهای دل‌بستگی‌های زیست‌محیطی غرب دربر دارنده‌ی نگارش تاریخی از پاسخ‌های انسان به طبیعتی است که در حاشیه‌ی نظام اروپایی در حال گسترش ایجاد شد. بحث من این است که این حاشیه در فرمول‌بندی انگاره‌های زیست‌محیطی غرب نقشی مرکزی پیدا کرد. در پرس‌وجوی برخی توضیحات گذشته در مورد خاستگاه‌های نگرانی‌های زیست‌محیطی، بر اهمیت هویت در تنگنا و فلسفی دانشمند استعماری و تاثیر نظام‌های دانش بومیان در برداشت‌های استعماری از محیط زیست مناطق حاره‌ای و خطرات آنها تاکید کرده‌ام. شاید نیاز داشته باشیم یک انسان‌شناسی تاریخی از آگاهی زیست‌محیطی جهانی را بازسازی کنیم. در انجام چنین کاری ممکن است نیاز باشد بر تاریخ‌گفتمان‌های محیط زیست باوران آغازین بدون ترس از جغرافیای حاشیه‌ای آنها تمرکز نزدیک‌تری داشته باشیم. همان‌گونه که مارشال ساهلینز^{۳۶} یادآوری می‌کند:

تاریخ تاکنون ناآشکار جزایر برای کمک‌های چشمگیر آنها به شناختی تاریخی شایسته داشتن جایگاهی در درون‌نگری گذشته‌ی اروپا — یا تاریخ تمدن‌ها — است. به این ترتیب ما برداشت‌های خود از تاریخ را با گوناگونی ساختارها افزون می‌کنیم. ناگهان درمی‌یابیم که چیزهای تازه‌ی زیادی را باید در نظر بگیریم.

به نظر منطقی می‌رسد که در میان این «چیزهای تازه» به‌طور مشخص به بررسی نمادگونه‌ها و تصویرهای مورد استفاده‌ی اروپاییان برای ویژگی‌نمایی، شناسایی و سازماندهی برداشت‌های خود از طبیعت در حاشیه‌ی استعماری در حال گسترش

پپردازیم. هنگامی که چنین کنیم، به‌نظر می‌رسد دو شکل نمادگونه (یا حتی توتمی^{۳۷}) در کار معنابخشی به و شناخت‌شناسی از جهان طبیعی و میان‌کنشی^{۳۸} غرب با آن جایگاهی مرکزی می‌یابند. این نمادگونه‌ها باغ و جزیره‌ی فیزیکی یا متنی بودند. نکته‌ی دارای اهمیت این است که این هردو دارای ظرفیت ارائه‌ی قیاس‌های جهانی هستند، یکی، شاید محدودتر، به معنای گونه‌ها و دیگری به معنای مجموعه‌ای کلی از قیاس‌های گوناگون: جامعه، جهان، اقلیم، اقتصاد. هردو، برخلاف جهان واقعی، از نظر اندازه مدیریت‌پذیر و در آن معنی، حتی در یک معنای فرویدی، خیال‌پردازانه. هردو امکانی برای رستگاری فراهم می‌کردند، قلمرویی که در آن «بهشت» می‌توانست در کره‌ی خاکی بازآفرینی یا شناسایی شود و از این‌رو ساختاری برای جهانی اخلاقی در آن نهفته بود که در آن میان‌کنشی بین مردم و طبیعت می‌توانست از نگاه اخلاقی معنی‌پذیرد و پیرانگاری^{۳۹} شود. زیرمعناهای^{۴۰} مشخص مذهبی باغ رسمی کشاورزی و دیگر باغ‌ها در زمان‌های دور نهفته و فراتر از گستره‌ی این کار است. با این‌همه، همان‌گونه که جناب هارولد بیلی نشان داده است، ریشه‌شناسی زرتشتی و اوستایی واژه‌های «بهشت» و «باغ» چارچوبی از معنایی دارد که نشان دهنده‌ی یک تداوم تاریخی در «معنای» متنی باغ‌ها در میان سنت‌های ایران باستانی، بابلی، اسلامی، آسیای مرکزی، مغولی، و اروپایی است.

بنابراین، فرایند ساخت باغ کشاورزی حتی در دوران استعماری بسیار تقلیدی بود. برای نمونه، الگو و تأثیر لیدن و آمستردام قدرت سازماندهی چشمگیری در پاریس، کیپ تاون، سنت وینسنت و کلکته اعمال کرد. دستور کار حاکم بر باغ کشاورزی، جدای از نمادآفرینی و رستگاری، پزشکی و درمانگرانه بود. از این‌رو قیاس بنیادین باغ در چارچوب شیوه‌های جافتاده‌ی بقراطی بهداشت و تندرستی انسان عمل می‌کرد. این رویکرد، از زمان فیلسوف یونانی، تئوفراستوس^{۴۱}، به‌بعد گرایش به اقلیم، تأثیر آن بر انسان و سرانجام گرایش به محیط زیست را با خود آورد (تحمیل کرد). بنابراین باغ به استواری شیوه‌های دریافت، ارزیابی و طبقه‌بندی جهان را در سطح جهانی و از دیدگاه دستور کار بقراطی تعریف کرد. ساختار و فریافت باغ خود برای راه‌های تعریف و تفسیر تأثیر انسان در جهان و از این‌رو سنجش و مفهوم‌انگاری خطرات زیست‌محیطی حیاتی بود. باغ خود چون متن زیست‌محیطی و نمادگونه‌ای از ذهن و به‌راستی حتی در مورد

نخستین باغ استعماری هلند، باغ هندریک وان رید^{۴۲} و دراکنستاین^{۴۳} با نام «هورتوس ایندیگس مالاباریگس»^{۴۴}، چون یک متن پدیدار شد. اما در این همه تناقضی وجود داشت: از رنسانس به بعد، بایسته‌ی کار پزشکی در مناطق حاره‌ای به کارگیری دانش نظام‌های محلی و بومی ناروایی بود. این موضوع در مرزهای دانش طبیعی تغییراتی اعمال کرد. این تغییرات به داوری گیاه‌شناسان پزشکی انجام می‌شد که هم به عنوان گیاه‌شناس و هم در جایگاه باغبان، دانش طبیعی نو و بیشتر مواقع مردم را تعریف و طبقه‌بندی می‌کردند. این فرآیند تعریف، چون آسان‌ترین راه برای تفاوت گذاشتن بین فرهنگ‌های نا آشنا و چشم‌اندازهایی که در آنها یافته شدند، به‌فزونی با اصطلاحات اقلیمی انجام می‌شد.

باغ و جزیره به تازگی این توانایی را دادند تا در محدوده‌های شناخته شده با آن برخورد شود اما هم‌زمان امکان آزمودن امر تجربی در شرایط محدود را میسر کردند و به آن انگیزه دادند. در رابطه با گونه‌ها، باغ ناشناخته را سازمان داد. جزیره‌ی حاره‌ای تجربه‌ی فرآیندهای ناشناخته را در معنای بهینه‌ی آن، هم به علت نقش نمادگونه‌ای که انتظار می‌رفت جزیره داشته باشد و هم به سبب نرخ شتابنده‌ی تغییر چشم‌انداز زمینی در مناطق حاره‌ای، میسر کرد.

چشم‌اندازهای باغ و جزیره نمادگونه‌هایی از اندیشه بودند. دلواپسی‌ها در مورد تغییر زیست‌محیطی، تغییر اقلیمی و نابودی‌ها و حتی ترس از قحطی، همه، انگیزه‌بخش محیط زیست‌باوری آغازین بودند؛ این همه بازتاب دهنده‌ی بیمناکی درباره‌ی شکل اجتماع (به‌ویژه آنجا که هویت شکننده‌ی استعمارگر اروپایی به پرسش گرفته می‌شد) و انگیزه‌بخش اصلاح اجتماعی شدند. بیمناکی درباره‌ی جامعه و ناخشنودی‌های آن در مرکز نگرانی زیست‌محیطی بود. همان‌گونه که خواهیم دید، بین طرفداران پاسداری زیست‌محیطی و پیگیری کنندگان اصلاح اجتماعی همبستگی تاریخی بسیار نیرومندی وجود داشته است. اما این همبستگی، پیوند بسیار ویژه‌ای است. به سخن دیگر، برای نمونه، نگرانی در مورد تغییر اقلیم تنها برای ترس از اثر انسان در محیط زیست نیست. بسیار فراتر از آن، ترس نهفته اصلی ترس در مورد تمامیت و بقای فیزیکی خود مردم است. بسیاری از نظریه‌پردازان اقلیمی سده‌ی هیجدهم بر این باور بودند که تغییر اقلیم

می‌تواند سبب دگرگردی یا حتی تباهی خود انسان شود. برای نمونه هیچ تضمینی نبود که اروپاییان سفیدپوست بتوانند در بلند مدت اقلیم مناطق حاره را تاب آورند.

بنابراین احتمال تغییر اقلیم انسان‌ساخته در مستعمره‌های مناطق حاره مشکلی جدی‌تر از آن بود که در آغاز به‌نظر می‌رسید و از این‌رو حتی از سوی حکومت‌های سرمایه‌داری یا شرکت‌های روی‌گردان از برخورد ارزش‌روبارویی داشت. این ترس‌ها، با دلواپسی‌ها و گفتمان‌هایی در مورد نابودی گونه‌ها حتی تا پیش از پایان سده‌ی هیجدهم ادامه یافت. ترس نهفته همواره بر احتمال ناپیدی خود انسان مبتنی بود. افزون بر آن، با محروم شدن انسان از رویدادنگاری کتاب مقدس، همه‌ی توانایی و استعداد او برای برتری و چیرگی خردمندانه می‌توانست از دست برود. بنابراین از سال‌های آخر سده‌ی هیجدهم دست کم تا ۱۸۷۰ می‌بینیم که «زیست‌بوم‌شناسان» استعماری بحرانی راستین و سنجش‌پذیر (از جنبه‌ی شتاب تغییر زیست‌بومی) را تجربه می‌کردند که به یک اندازه بازتاب دهنده‌ی بحران در باور و در رویدادنگاری بود. پس شگفت‌انگیز نیست که می‌بینیم حساسیت‌های زیست‌محیطی به‌ویژه از سوی دانشمندانی بیان می‌شود که طرفدار پرشور یا مخالف باورهای مذهبی هستند.

چنین بود که هلند کالونیست بخش بزرگی از فرآیند باز - توصیف و باز - ارزیابی یک بهشت (اجتماعی) روی زمین را آغاز کرد. سپس یک راهب یسوعی پیشین، پیر پوورا، منطق این انگاره را پی گرفت و پس از ۱۷۷۰ شاهد صفی از پزشکان پروتستان اسکاتلندی، میسیونرها و مسافران هستیم که تعالیمی زیست‌محیطی را موعظه می‌کنند. در نتیجه، با آن که کسی ممکن است انتظار داشته باشد تجربه‌باوری در حال رشدی بتواند آن بخش از نگرانی‌های زیست‌محیطی ناشی از پندارهای آشکار اقتصاد اخلاقی را از پای درآورد، به‌نظر می‌رسد که وارونه‌ی آن درست بوده است.

حکومت‌های استعماری به‌فزونی طبیعت‌پایی را هم‌سو با سلیقه و فایده‌ی اقتصادی خود یافتند، به‌ویژه برای اطمینان از عرضه‌ی پاینده‌ی الوار و آب و مورد استفاده قرار دادن پاسداری از جنگل برای مهار اتباع حاشیه‌ای نافرمان خود. برخلاف این موضوع، گفتمان‌های زیست‌محیطی آخ‌زمانی دانشمندان استعماری پی‌درپی دیدگاه و پیامی بسیار کمتر بد - انگارانه را بیان می‌کردند، دیدگاهی و پیامی که امروزه به‌راستی نزد ما طنین دارد. چنین به‌نظر می‌رسد که در باغی که خطر آن را تهدید می‌کند، آگاهی

امپریالیسم سبز

تجربی و آزمودنی از یک خطر زیست‌محیطی می‌تواند به درخت راستین دانش دگرسان شود. محیط زیست باوران استعماری، بسیار به‌دور از محو شدن تدریجی اهمیت باغ بهشت، خطر پیوسته رشدیابنده‌ای را احساس می‌کردند که در آن، به‌استدلال آنها، با جنگل‌زدایی، قحطی، نابودی گونه‌ها و تغییر اقلیم همه‌ی کروی زمین می‌توانست در تهدید باشد. باغ بهشت بازآفرینی می‌شد یا نمی‌شد، به‌نظر می‌رسید نژاد انسان روی‌هم‌رفته با اخراج از باغ بهشت روبرو است.

^۱ Richard Hugh Grove، ریچارد گروو (۱۹۵۵-۲۰۲۰)، تاریخ نگار انگلیسی، کنشگر محیط زیست و یکی از بنیان‌گذاران معاصر رشته‌ی دانشجویی «تاریخ پژوهش‌های زیست‌محیطی». کتاب او، «امپریالیسم سبز، ...» روایتی پیشاهنگ از پی‌آمدهای زیست‌محیطی استعمار و سرآغازی در معرفی انگاره‌های آغازین محیط زیست‌باوری غربی شناخته شده است. سال ۲۰۰۲ او «مرکز پژوهش‌های جهانی محیط زیست» را در دانشگاه ساسکس انگلستان بنیان گذاشت و سال ۲۰۰۶ از سوی دانشگاه ملی استرالیا به سرپرستی یک پژوهش ۵ ساله برگزیده شد اما همان سال در تصادفی ناگوار در شهر کومای استرالیا دچار ناتوانی شدید بدنی شد و نتوانست این پژوهش را به سرانجام برساند.

^۲ Green Imperialism^۳ Conservation

^۴ Theophrastus، فیلسوف یونانی و جانشین ارسطو.

^۵ George Perkins Marsh، کتاب او «انسان و طبیعت» یا «جغرافیای فیزیکی، دگرسان شده با کنش انسانی»، سال ۱۸۶۴، یک از نخستین نوشته‌ها در بررسی فروداشت محیط زیست و هشدار در مورد پیامدهای احتمالی آن در صورت انجام ندادن اقدامات مناسب است.

^۶ Henry David Thoreau^۷ Theodore Roosevelt

^۸ Pairidaesa

^۹ Garodaman، اشاره به بهشت در گات‌ها

^{۱۰} Cape of Good Hope^{۱۱} St. Helena^{۱۲} Mauritius^{۱۳} Mauryan India

^{۱۴} Jane-Baptiste Colbert، با ایجاد شرکت‌های تجاری مانند شرکت هند شرقی در دهه‌های ۱۶۶۰ و

۱۶۷۰ تجارت پادشاهی فرانسه و نفوذ بین‌المللی آن را افزایش و گسترش داد.

-
- 15 Falklands
 - 16 Galapagos
 - 17 Saint Helen
 - 18 Mauritius
 - 19 Saint Vincent
 - 20 Anson
 - 21 Bougainville
 - 22 Otaheite
 - 23 Pierre Poivre
 - 24 Philibert Commerson
 - 25 Bernardin de Saint-Pierre

^{۲۶} افزون بر آن، هر سه‌ی آنها هواداران آغازین برانداختن برده‌داری و بسیار نکوهشگر فساد و قدرت مطلقه‌ی رژیم کهن بودند. به‌ویژه پیوندهای نیرومند بین محیط زیست‌باوری آغازین و برنامه‌های اصلاح اجتماعی چشمگیر بود. برای نمونه، مجموعه‌ی آثار پیر پواورا در سال ۱۷۹۷ به‌عنوان رساله‌های انقلابی منتشر شد. در حقیقت پیوندهای بین طبیعت‌پایان فیزیوکرات استعماری و ژان ژاک روسو هرگز نمی‌توانست نزدیک‌تر باشد. بنابراین، پس از آن‌که برناردین د سنت پیر موریشس را ترک کرد او دوست مورد اعتماد روسو و نخستین داستان‌نویس بزرگ فرانسوی شد.

- 27 Comte de Buffon
- 28 H. L. Duhamel du Monceau
- 29 Jardin du Roi
- 30 Alexander von Humboldt
- 31 Johann Herder
- 32 Alexander Gibson
- 33 Edward Balfour
- 34 Hugh Cleghorn
- 35 Australasia
- 36 Marshall Sahlins
- 37 Totemic
- 38 Interaction
- 39 Circumscribe
- 40 Connotations
- 41 Theophrastus
- 42 Hendrik van Reede
- 43 Drakenstein
- 44 Hortus Indicus Malabaricus